رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی؛ بازار یا برنامه؟

فریبرز رئیس‌دانا*

طرح مسأله: *از میانهٔ دههٔ هشتاد قرن گذشته بحث ناسازگاری رشد با سیاست‌های بازتوزیع و عدالت اجتماعی بالا گرفت. امروز نشان دادن یک جانبه بودن، سیاسی بودن و طبقاتی بودن رویکردهای قضاوت دربارهٔ مقوله‌های رشد و عدالت و رابطهٔ آن دو مشخص‌تر شده است، با این وصف، هنوز نیاز به توضیح دارد؛ و این، کاری است که در این بررسی انجام می‌شود.*

روش: *روش بررسی حاضر تحلیلی ـ تاریخی است. چند پارادایم اساسی و مقابله‌گرانه در تابش بررسی‌های منطقی و مقایسه‌ای و نیز با ارجاع به تجربه‌های جهان و ایران مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در انتها از برنامه‌ریزی و سیاست رشد توأم با بازتوزیع و عدالت دفاع می‌شود.*

یافته‌ها: *بازارگرایی افراطی و تعطیل برنامه‌ریزی به بهانهٔ کامل بودن نظام بازار یا به دلیل نارسایی روش‌های برنامه‌ریزی قدیمی، اصلی‌ترین بخش توسعه (یعنی توسعهٔ اجتماعی و انسانی و عدالت اجتماعی) را خدشه‌دار کرده است و در سطح جهان، فقر و تبعیض به دلیل کار افتادن مکانیزم بازار و آرمان سیاسی نولیبرالیستی بالا رفته است.*

نتایج: *روش رشد توأم با عدالت و تامین منابع رشد از راه بازتوزیع و جهت دادن به منابع در چارچوب برنامه‌ریزی دموکراتیک پیشنهاد می‌شود. این انتظار که نظام بازار هم کارآیی و هم رفاه عادلانه را تامین کند، انتظاری بی‌فایده است و به جای آن نوآوری در نظام برنامه‌ریزی است که ضروری می‌شود.*

کلید واژه‌ها: برنامه‌ریزی دموکراتیک، توسعهٔ اجتماعی ـ اقتصادی، رشد اقتصادی، عدالت اجتماعی، نظام بازار

تاریخ دریافت: ۸۵/۱۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۸۶/۳/۱۴

* دکتر اقتصاد، عضو گروه پژوهشی رفاه اجتماعی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی <raisdana@iran-economy.com>

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

مقدمه

در یک اقتصاد کم توسعه، که مدت‌هاست از پویایی توسعه و برخورداری همگانی از نتایج رشد اقتصادی و به‌ویژه از توسعه‌ی اجتماعی بازمانده است، پافشاری بر ابزارهایی چون نرخ سود و نرخ تسهیلات بانکی، سیاست‌های مالیاتی کم‌عمق و کم‌دامنه، کم و زیاد کردن اعتبارات به صورت خلق‌الساعه، تصمیم‌های مدیریتی یک جانبه و همانند آن‌ها نه تنها دردی را از بلای فرد بستگی[1]، پریشانی[2]، واماندگی[3] و کم‌توسعگی دوا نمی‌کند، بلکه برعکس، شرایط شکست‌های پی‌درپی سیاست‌های اقتصادی را نیز پدید می‌آورد. به جای دل دادن به چنین سیاست‌هایی، ساختارهای اساسی مانند ساختار توزیع منابع و درآمد، مالکیت‌ها نیروهای مداخله (بازار یا برنامه) و مسائل جهانی‌اند که باید مورد تجدید نظر قرار گیرند.

بعد از دو دهه تجربهٔ سیاست‌های بازارگرای افراطی، خصوصی‌سازی و تعدیل ساختاری، اکنون مسائل اساسی این روش‌ها شناخته شده‌اند، گرچه هنوز بر ادامهٔ آن‌ها، گاه لجوجانه، این‌جا و آن‌جا پافشاری می‌شود. ثابت شده است که اتخاذ این سیاست‌ها فقط یک انتخاب فنی و سلیقه‌ای نیستند، بلکه با منافع طبقاتی و ساخت قدرت نیز پیوند دارند. اگر هدف توسعه، رفاه با دوام و مطمئن انسان‌هاست، زین پس باید راه و روش‌ها و سیاست‌های اقتصادی به گونه‌ای باشند که توسعهٔ اجتماعی و عدالت اجتماعی، هم هدف باشند هم ابزار؛ ابزاری برای تضمین رشد و پیوند کارآمد فعالیت‌های اقتصادی که متضمن رشد بادوام‌اند.

در این مقاله ابتدا چند باور فلسفی و مربوط به نظریه‌های اقتصاد سیاسی در حوزهٔ رشد و توسعه مورد بحث قرار می‌گیرند و سپس چند رویکرد در دانش اقتصاد مقابله می‌شوند. در بررسی استدلالی بعدی، نظریه‌های اقتصاد متعارف دربارهٔ بازار با نظریهٔ

1. Repression
2. Distress
3. Fatigue

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

برنامه‌ریزی مقایسه می‌شود. در نتیجه‌گیری با اشاره به تجربهٔ ایران از الگوی رشد از راه بازتوزیع و توسعه همگانی توأم با عدالت اجتماعی و برنامه‌ریزی دموکراتیک دفاع می‌شود.

۱) برداشت‌های پایه‌ای

۱-۱) باورها و واقعیت‌ها

فن میزس (۱۹۵۵) در مقالهٔ مشهوری در دفاع از نظام سرمایه‌داری و عادلانه بودن آن (که در آوریل ۲۰۰۰ نیز دوباره چاپ شد) می‌نویسد که در جامعهٔ فئودالی، مالکیت زمین نتیجهٔ غصب یا بخشش از سوی فرمانروای حاکم بوده است. در چنین جامعه‌ای افزایش شمار مالکان بزرگ با فقر مردمان زیادی که مالک نبودند میسر بود. به نظر او قضیه در اقتصاد سرمایه‌داری (اقتصاد بازار) متفاوت است زیرا در این نظام، مقدار بسیار زیاد تجارت به کسی آسیب نمی‌رساند اما شرایط بقیهٔ افراد را بهتر می‌کند. ضمناً در این نظام نباید از ثروتمند شدن افراد جلوگیری کرد. دلیل آن هم این است که در ایالات متحده، که مردم از بالاترین سطح زندگی برخوردارند، در طول چندین نسل، هیچ تلاشی در راه سیاست‌های بازتوزیع و برابری انجام نشده است.

البته به نظر می‌رسد فن میزس به جز روش‌شناسی و شیوهٔ استنتاج نادرست، آگاهی درستی از تاریخ اقتصاد ایالات متحده نداشته است. فی‌المثل طرح عمی نیوریل روزولت، طرحی بود که پیش از انتشار کتاب «نظریهٔ عمومی» جان مینارد کینز به اجرا درآمده بود و هدف از این طرح، جلوگیری از بحران کمرشکنی بود که همهٔ جهان سرمایه‌داری پیشرفته را در فاصلهٔ سال‌های ۳۱-۱۹۲۹ در برگرفته بود (و این در حالی است که کتاب جان مینارد کینز با هدف مداخله در امور اقتصادی و از جمله مداخله در نحوهٔ بازتوزیع نگاشته شد). ضمناً بالا بودن سطح زندگی در ایالات متحده بر پایهٔ غارت ثروت و میراث و سرزمین و مردم بومی با انتقال پول و سلاح و جنگجویان تبهکار و آنترپرونورها از اروپا به این قاره صورت گرفت. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا که

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

بازارهای سرمایه و پولی جهان را اشغال کرده بود، عملاً به قدرت بلامنازع اقتصادی ـ مگر آن‌چه به مقابلهٔ اتحاد شوروی مربوط می‌شد ـ در برابر آلمان شکست‌خورده و اروپای زخم دیده تبدیل شده بود. سلطهٔ مالی، سیاسی نظامی و اقتصادی آمریکا موجب انتقال منابع، بهره‌برداری جهانی، استثمار پولی و بدهکار کردن آمریکا به نفع رشد صنعت داخلی بود. به هر حال آمریکا از این ترفند طولانی نتوانست چنان برهد که اقتصادش خاستگاه بحران‌های همیشگی نباشد. ضمناً فقر، بیکاری، محرومیت، فساد و آسیب اجتماعی در سراسر آمریکا همیشه وجود داشته و در دو سه دههٔ اخیر به مرزهای تأسف‌باری رسیده است.

در عین حال مطالعات تاریخی متعلق به مکاتب فکری متفاوت تاریخ‌دانان اجتماعی نشان می‌دهد که نه در فئودالیسم لزوماً زمین غصب شده و نه در کاپیتالیسم مالکیت حاصل پشتکار بی‌آزار و رویهٔ مرضیهٔ سرمایه‌داران بوده است. همان‌طور که در مالکیت فئودالی، چونان یک نهاد اجتماعی و تاریخی و موروثی، دخل و تصرف‌هایی از سوی کلیسا یا شاهزادگان انجام می‌شد، در نظام سرمایه‌داری نیز مالکیت‌های زورگویانه و نامشروع وجه عمده‌ای در برابر مالکیت‌های مبتنی بر بهره‌کشی مجاز دارند. رقابت‌های پنهانی خلاف قانون و اخلاق، زد و بندها و توطئه‌ها، عملیات مافیایی، برخوردهای خانوادگی، نفوذ در دستگاه‌های حکومتی، قانون‌گذاری و قضایی و جز آن، به‌جز غارت سرزمین‌های دیگران در سه چهار قرن و برده‌داری و کشتار و جنگ افروزی و کودتا و توطئه، موجب دخل و تصرف‌های آشکار و پنهان با توجیه حقوقی یا سیاسی شده‌اند.

حجم بالای تجارت و تجارت ارز چیزی را در زمینهٔ رشد بادوام و فراگیر به اثبات نمی‌رساند تا بتواند نظریهٔ نادرست فن میزس را نجات دهد. از آغاز دهه‌ی هفتاد تا سال ۲۰۰۰ تجارت ارز ۷۵ تا ۸۰ برابر، تجارت جهانی در حدود ۳۵ برابر اما تولید جهانی اندکی بیش از ۷ برابر افزایش یافت. این روند نشان‌دهندهٔ تمرکز ثروت و بی‌عدالتی ناشی از رشد مبادلات است که همراه با آن رشد متناسب و عادلانه‌ای در تولید و مصرف مشاهده نمی‌شود. در این فاصله که جمعیت جهان از ۳ به ۶ میلیارد نفر رسید، امروز در

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

این جمعیت در حدود ۸۰۰ میلیون گرسنه و ۱۴۰۰ میلیون فقیر با هنجارهای بانک جهانی (که خود بیشتر تحت امر سرمایه‌داری‌های بزرگ بین‌المللی است) جا گرفته‌اند. ایالات متحدهٔ آمریکا در سال ۲۰۰۰ معادل ۲۰۰۰ میلیارد دلار بدهی خالص داشت: هر آمریکایی در حدود ۷۰۰۰ دلار بدهی. به یمن انتقال سرمایه به آمریکا این فشار بدهی از تبدیل شدن به فشار بحران تا حدی جلوگیری می کند. هر از گاه پیش یا پس از اوج‌گیری بحران، ایالات متحده به جنگی خانمان‌سوز دست می‌زند. در ۵۰ سال گذشته تقریباً هر ۱۰ ماه یک درگیری خشن و کشتارگرانه در جهان رخ داده است که حضور آمریکا در آن قطعی بوده است.

در همین نظام سرمایه‌داری پیشرفتهٔ ایالات متحده، از سوی دولت‌های نولیبرالیست، چون دولت کلینتون، پذیرفته شد که باید برای جلوگیری از شکاف درآمدی اقدام‌هایی به عمل آید وگرنه فقر و تبعیض و محرومیت جامعه را از درون متلاشی می‌کند. رشد نسبی فعالیت بیمه‌ها و تامین اجتماعی در این دوره در ایالات متحدهٔ آمریکا از همین روست. متوقف شدن این رشد نیز براساس تهاجم طرفداران اصل سود به جای اصل رفاه عامه بود که به قدرت نومحافظه‌کاران انجامید.

به هر روی، بنای ما فقط بر معیار آنچه در ایالات متحده‌ی آمریکا می‌گذرد ارزیابی نمی‌شود. اقتصاددانان به تجربه‌های رفاهی و نیک‌بختی اجتماعی در کشورهای اروپایی به‌ویژه اروپای شمالی نیز توجه دارند. تجربه‌های مستقیم سوسیالیستی و عدالت اجتماعی و مقایسهٔ میان اتحاد شوروی پیش از فروپاشی و امروز آن نیز قابل توجه‌اند. این تجربه‌ها و نگاه‌ها نشان می‌دهند تا آن‌جا که زندگی مادی و برخورداری‌های فرهنگی همگانی مطرح‌اند، اوضاع چنین نیست که در نظام‌های سرمایه‌داری با درجه‌ای بالای درآمد ناخالص سرانه، مردم از بهترین استاندارد زندگی بهره‌مند باشند.

فن میزس (۱۹۵۵) می‌گوید اگر مارکس و انگلس در مانیفست خود دو راه‌حل مالیات بر درآمد تصاعدی و لغو حقوق وراثت را برای رهایی از ستم بورژوازی توصیه می‌کردند، نیتشان جایگزینی نهایی سوسیالیسم به جای اقتصاد و بازار بود؛ اما امروز

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

کسانی که این سیاست‌ها را پیشنهاد می‌کنند یا جاهل‌اند و مزیت اقتصاد بازار آزاد را نمی‌دانند یا محافظه‌کارانی ریاکارند که با ارائهٔ سوسیالیسم مردم را فریب می‌دهند. به این ترتیب او می‌پذیرد که خواست‌های سوسیالیستی می‌تواند همان خواست‌های مردمی باشد. بدین‌سان دفاع او و پیرو پروپا قرص او فون هایک، از دموکراسی لیبرال معنای خود را از دست می‌دهد یا در ذات خود ریاکارانه می‌شود. از یاد نبریم دفاع فن میزس و فون هایک از دموکراسی لیبرال آن‌قدر شدید است که می‌گوید بازتوزیع درآمد به نفع نادارها، نقض دموکراسی است و بنابراین، یارانه‌بگیران باید حق رأی نداشته باشند.

در مقابل فن میزس، که از حاکمیت و برتری مصرف‌کننده و ماهیت خدمت‌گزارانهٔ صاحب‌کاران اقتصادی مال‌اندوز صحبت می‌کند، موریس داب (۱۹۶۹) نشان می‌دهد که چگونه با شستشوی مغزی و توزیع ناعادلانه در نظام بازار از مصرف‌کننده سلب حقوق می‌شود. پل سوئیزی و هری مگداف نیز نشان می‌دهند که چگونه فروش اقساطی و وام‌های مصرفی همگی مصرف‌کننده را فروآورده، در چنگال نظام سود قرار می‌دهند. به نظر فن میزس نابرابری به خودی خود بد نیست و این حسادت افراد است که برخی را مجبور به کاربرد مداخله برای اجرای سیاست برابرسازی می‌کند. او اقتصاددانان طرفدار توزیع عادلانه را «اقتصاددان‌نما» می‌داند که سلطهٔ آن‌ها فرصت برای جبران کم‌درآمد شخصی افراد از طریق سیاستِ نادرست و بدِ بازتوزیع درآمد را فراهم می‌آورد. وظیفهٔ اقتصاددان، به زعم او، اثبات این امر است که کاسبکاران بزرگ ارتباط منطقی با خوشبختی مردم دارند.

۲-۱) رویکردها

انتخاب راهبرد «رشد از راه انباشت ناموزون» و انتخاب راهبرد «توسعهٔ انگیزشی سود» برای اقتصاد کم توسعه در دنیای واقعی امروز (که عصر جهانی شدن هرچه بیشتر سرمایه و بروز پدیدهٔ امپریالیسم نو است)، انتخابی فنی و علمی و متکی بر نظریه‌های جدید اثبات شده و کشفیات مسلم تازه و راه‌گشا نیست، بلکه انتخابی است کاملاً سیاسی و جانبدارانه

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

و متکی بر منافع طبقاتی مستقیم تا نامستقیم. رشد از راه انباشت ناموزون در برابر راهبرد «رشد از راه بازتوزیع» و راهبرد توسعهٔ انگیزشی سود یا توسعهٔ مبتنی برانگیزه‌های سود این و آن شخص و گروه، در برابر روش توسعهٔ همگانی قرار می‌گیرند.

راهبرد رشد از راه انباشت ناموزون متکی بر این فرض است که ابتدا همه چیز باید با انباشت سریع سرمایه که در اختیار و تحت ارادهٔ لایه‌های مالی محدود اجتماعی است شروع شود. امروز حتی این که انباشت توسط دولت یا نظام سرمایه‌داری دولتی صورت پذیرد، از سوی طرفداران رشد ناموزون رد می‌شود. نولیبرالیسم اقتصادی، وظیفهٔ دولت را مداخله برای توانمند کردن مداخلهٔ سرمایه‌داری خصوصی (که به تجربه و استقلال هرچه انحصاری‌تر می‌شود) و نامسئول کردن دولت، تحت عنوان سیاست کوچک‌سازی دولت (که خود سخت "سیاسی و جانبدارانه" است) (مالجو، ۱۳۸۵: ۱۴) می‌داند.

استدلال اصلی این راه رشد این است که عدالت اجتماعی، بالا بردن سهم نیازهای اجتماعی در بودجه و مبارزهٔ مستقیم و جدی با فقر دو اثرگذاری سخت را موجب می‌شود: یکم بالا رفتن سهم مصرف کل و بنابراین پایین آمدن سهم پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و دوم کاهش انگیزهٔ سود از راه افزایش فشارهای مالیاتی. این استدلال نوکلاسیکی که از سوی اقتصاددانان نولیبرال تکرار می‌شود نظریهٔ کینزی را که می‌گوید با تقویت تقاضای موثر می‌توان به فرآیند تولید و اشتغال شتاب داد، رد و به نظریهٔ بسیار قدیمی ژان باپتیسمی دل می‌بندد که می‌گوید عرضه، تقاضای خود را به‌وجود می‌آورد. گرچه تجربهٔ جهانی نشان می‌دهد که الگوی کینزی نتوانسته است در همه جا سرمایه‌داری را از فروکش کردن و رکود به‌طور جدی نجات دهد و رکود پدیده‌ای است که بالاخره در یک زمان سربرمی‌آورد (برنز، ۱۳۸۱)، به هر حال این نظریه و روش‌های سیاست‌گذاری‌های مربوط به آن به خوبی نامربوط بودن نظریه ژان باپتیسمی را به اثبات می‌رسانند. در دنیای امروز عرضه می‌تواند تقاضا را در جای دیگری از جهان تهی‌دست و فقر را «در مکان» سرمایه‌گذاری (آن‌سان‌که هاروی (۱۳۷۹) به مکان اشاره می‌کند) گسترده‌تر سازد. عرضه نمی‌تواند تقاضا را تقویت کند زیرا متکی است بر تملک کالاهای

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

سرمایه‌ای از سوی گروه‌هایی که به لحاظ تاریخی در ساخت انحصاری قدرت قرار دارند و بر سهم و اندازهٔ کالاهای مصرفی تاثیر اساسی می‌گذارند. عرضه بر پایهٔ فن‌آوری‌هایی صورت می‌گیرد که می‌تواند بی‌کاری را موجب شود.

از طرف دیگر، روش کینزیِ ایجاد تقاضای موثر برای ایجاد اثر فرایندگی[1] یا چند برابر شدن افزایش درآمد نسبت به افزایش در تقاضای مؤثر، ممکن است بر بستر ناموزونی‌های موجود و ناکارآمدی‌های اقتصادی به‌ویژه در کشور کم‌توسعه، عقیم بماند. (رئیس‌دانا، ۱۳۸۰: ۱۲۰۴-۱۱۹۷). تزریق‌های پولی و مالی و سرمایه‌ای، در جایی که معاملات اسپکولاسیون، فرار سرمایه و ازکارافتادگی زنجیرهای صنعتی وجود دارد، نمی‌تواند اثر فزایندگی کینزی ایجاد کند. در مورد کارکرد اصل شتاب نیز که بیان‌گر رشد شتابان سرمایه‌گذاری‌ها بر اثر افزایش درآمد ناشی از تحریک تقاضای موثر است، در کشورهای کم‌توسعه با ساختار توزیعی نابهنجار ایرادهای جدی وارد شده است (رائو، ۱۹۷۱؛ رئیس‌دانا ۱۳۸۰).

اما در راهبرد رشد از راه بازتوزیع که در دههٔ هفتاد از سوی چنری و آهلووالیا (۱۹۷۴) و با ضربه‌های جهانی‌سازی تحمیلی از نظرها دور ماند بحث این بود که نادارها بی‌آن‌که به منابع سرمایه‌داری دست داشته باشند نمی‌توانند، از فقر برهند و این رهیدن از فقر همانا معنا و مفهوم رشد است. (چنری و آهلووالیا، همان: ۴۷). درست است که از یک سو می‌توان مسألهٔ فقر را به اثر مستقیم پایین بودن سطح درآمد مربوط دانست، اما توزیع درآمد ناعادلانه اهمیت زیادی دارد. اما این گزاره در واقع همه حقیقت را بیان نمی‌کند زیرا بررسی‌های اقتصادی رابطهٔ معکوس را نیز کشف کرده‌اند: پایین بودن سطح درآمد سرانه در کشورهای کم‌توسعه که عقب‌ماندگی‌شان پدیده‌ای تاریخی است، ناشی از بقای فقر و عوامل پدیدآورندهٔ آن، یعنی ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی، است. برای آن‌که به مفهومی علمی در این مورد برسیم، و از حیث اجتماعی حرف بامعنایی زده باشیم باید بدانیم که سطح حداقل زندگی را نمی‌توان برحسب برخی هنجارهای مطلق زیست‌شناسی تعریف کنیم ـ و این کاری است که می‌کنند تا

1. Multiplier Effect

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

فقر را پدیده‌ای فنی که اساساً ربطی به رشد و توسعه ندارد و باید در چارچوب سیاست‌های مهندسی اقتصادی حل شود معرفی کنند. سطح حداقل لزوماً معنا و مفهوم و چرایی تغییرات خود را با سطح عمومی توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشخص می‌کند.

در راه‌های رشد اقتصاد دموکراتیک و سوسیالیستی (یا در واقع دارای سمت و سوی سوسیالیستی) اصل مارکسی ارتباط نهادی بین توزیع و تولید دنبال می‌شود. به موجب این اصل، چنین نیست که پدیده‌ای تحت عنوان تولید جدا از روابط درونی، ساخت قدرت اقتصادی و از همه مهم‌تر، نحوهٔ توزیع اصلی منابع و ویژگی‌های آن وجود داشته باشد و پس از آن نوبت به توزیع آن‌چه تولید شده است برسد. اقتصاد چونان یک کیک تلقی نمی‌شود که نخست با روش‌های ماهرانهٔ آشپزی و با فراهم آوردن مواد لازم و فر شیرینی‌پزی و قناد تولید شود و سپس بر سر میز تقسیم و از سوی سهم‌بران کوچک و بزرگ خورده شود. در اقتصاد بیش از تولید آن کیک، مسألهٔ مالکیت فر شیرینی‌پزی و مواد اولیه و موقعیت قنادان اهمیت می‌یابد. بدین ترتیب اساساً شیوهٔ توزیع از نوع و مقدار تولید جدا نیست.

براساس اصلی که می‌گوید «از هرکس به اندازهٔ توانش و به هرکس به اندازهٔ نیازش»، توزیع عادلانه بخشی از ضرورت حیاتی و تولید جامعه است. البته بدیهی است در نظام‌های دموکراسی مشارکتی، اقتصاد دموکراسی و سوگیری سوسیالیستی، این اصل می‌تواند به اندازه‌ها و جهت‌های مختلف رعایت شود، اما به هرحال، در این‌جا انباشت تحت مالکیت خصوصی و دولتی درنمی‌آید بلکه به جامعه تعلق دارد؛ و از این روست که تعیین سهم انباشت و دستمزد و مدیریت و مالکیت آن اجتماعی و عادلانه است و نتایج آن همانا مفهوم و معنی رشد است. به هر تقدیر می‌توان پذیرفت که روش‌های متفاوت رشد و توسعه، باعث مناقشات زیادی بر سر تعریف این دو مقوله ـ و البته مقولهٔ عدالت ـ است.

انباشت دولتی، لزوماً انباشت اجتماعی نیست و می‌تواند شباهت‌های بسیار بیشتری با انباشت خصوصی داشته باشد. از این روست که از اصطلاح سرمایه‌داری دولتی و در موارد

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

محدودی نیز از سوسیالیسم دولتی نام می‌برند. در انباشت دولتی اصل سود برتری خود را حفظ می‌کند. پدیدهٔ توزیع عادلانه منوط به رابطهٔ سیاسی و فشارهای مطالباتی و تعهدات طبقاتی دولت می‌شود و نه امری درون‌ساز در روابط اساسی اقتصادی. درهم‌آمیختگی رشد و توزیع عادلانه در سوسیالیسم دولتی تا حد زیادی وجود دارد، اما در سرمایه‌داری دولتی نشان کمتری از آن می‌یابیم.

تجربه‌ها و نظریه‌ها نشان می‌دهند که انتخاب راهبردهای اساسی، رشد اقتصادی، امری فنی و مهندسی و مبتنی بر آخرین یافته‌ها نیست. آخرین یافته‌ها که نشانه‌های امیدوارکننده‌ای در دههٔ هشتاد و نود قرن گذشته برای اقتصاد نولیبرال فراهم آوردند همه به یاس تبدیل شدند. چند کشور موفق در واقع مکان انباشت‌های مالی و سرمایه‌ای فراملیتی‌ها و از حیث سیاسی طرف توجه بودند که حد نهایی ظرفیت صدور سرمایهٔ جهان صنعتی را نیز رقم می‌زدند. اما هم‌زمان با آن آخرین یافته‌ها، یافته‌های دیگری بودند که از گسترش فلاکت و فقر و محدودیت و توزیع نابرابر معطوف به فقر حکایت داشتند که در زیر بمباران تبلیغاتی نولیبرالی، که بر پایهٔ منافع جمعی فراملیتی‌ها از جمله فراملیتی‌های اطلاع‌رسانی صورت می‌گرفت، ناشنیده و نادیده می‌ماندند.

هنوز هم مناقشه بر سر تعریف رشد و رفاه و عدالت وجود دارد. در جدول فرضی شمارهٔ ۱ در وضعیت IV نرخ رشد چهار برابر وضعیت II و ۱/۸ برابر وضعیت III است؛ اما آیا همین نرخ رشد را که متضمن است سطح زندگی ۶۰ درصد از مردم فقیر است می‌پسندید یا وضعیت دیگری را؟ پاسخ، به ارزش‌ها و گرایش‌های طبقاتی بستگی دارد.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

جدول ۱: وضعیت توزیع درآمد (درآمد سرانه)

جمعیت / وضعیت		I	II	III	IV
کل	۱۰۰	۶۲	۶۹	۷۸	۹۱
پردرآمد	۱۰	۲۰۰	۱۵۰	۱۸۰	۴۰۰
میان‌درآمد	۳۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۲۰	۱۵۰
کم‌درآمد	۶۰	۲۰	۴۰	۵۰	۱۰
نرخ رشد (درصد)	ــ	ــ	۱۱	۲۶	۴۷

همین بحث را می‌توان در مورد راهبردهای توسعه نیز ادامه داد. توسعهٔ اقتصادی با اتکا به انگیزه‌های سود شخصی و اساساً رواج فلسفهٔ حداکثر سود به جای توسعهٔ همگانی جای اندکی برای انتقال منابع به سمت توسعهٔ فرهنگی و اجتماعی باقی می‌گذارد. سرمایه‌های فرهنگی، آن‌طور که بوردیو (۱۹۸۷) از آن یاد می‌کند، نصیب گروه محدودی می‌شود. آن‌ها می‌توانند مشاغل مهم و موقعیت‌های اصلی اجتماع را به دست آورند و به نوبهٔ خود به انتقال جهت‌دار منابع اقدام کنند. مفهوم توسعه‌ای که با گسترش همه‌جانبهٔ عدالت اجتماعی و برخورداری‌های رفاه عمومی، امنیت، سلامت و بهداشت همراه است ـ مثلاً تجربه‌های سوئد، دانمارک، کوبا ـ ، با مفهوم توسعه‌ای که در نیجریه، ایران و استرالیا تجربه می‌شود تفاوت دارد. در این مورد نقش پایگاه‌ها و منافع و تعارض بلندمدت طبقاتی خیلی بیشتر از مورد رشد است زیرا به ریشه‌ها و شاخه‌های متفاوت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مربوط می‌شود.

آن راهبرد توسعه که مبارزه با فقر و گسترش تامین اجتماعی، متعادل کردن مصرف و حمایت از محیط زیست و آزادی همگانی را برمی‌گزینند و آن را ضرورت و ابزار توسعهٔ همگانی می‌داند، با آن راهبرد توسعه که تنها بر محور اقتصادی و فعال کردن بازار و انگیزهٔ سود بنا می‌شود البته از حیث انتقال منابع و مالکیت ابزارهای اقتصادی

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

تفاوت زیادی دارد. هریک از این دو راهبرد مفهومی متفاوت از فرآیند توسعه به دست می‌دهند. اما مفهومی که من در این بررسی بر آن استوارم آن است که توسعه باید فرایند رهایی انسان از فقر و محرومیت و تبعیض باشد. توسعه نمی‌تواند به دموکراسی لیبرال که در صورت توفیق در محدوده‌های معینی از کشورهای پیرامونی، تنها ضامن حقوق ثروت و مالکیت و بی‌اعتنا به محرومیت گسترده و بین‌المللی است پیوند بخورد؛ به جای آن، توسعهٔ مورد نظر، مشارکت همگانی و دموکراسی گسترده‌تر و ژرف‌تر را ضروری می‌سازد. در این صورت ایجاد اشتغال کامل، بالا رفتن دستمزدها، گسترش بیمه‌های اجتماعی، مسئول و کارآمد کردن دولت با معیارهای رفاه همگانی جای تمرکز ثروت و انباشت را تحت عنوان لکوموتیو توسعه می‌گیرد. مدت‌ها است که طرفداران روش توسعه به سیاق بازار، از یک سو مفهوم توسعه را امری «مرده» تلقی می‌کنند و از دیگر سو، به ابزارهای مصنوعی و مبهمی مانند «سرمایهٔ اجتماعی» که در واقع وادار کردن مردم محروم به قبول «مدنیت تسلیم» به نظر بازار و دولت حامی سرمایه‌داری خصوصی ـ و گاهی سرمایه‌داری دولتی ـ است متوسل می‌شوند تا به گونه‌ای نامؤثر نتایج وخیم روش‌های توسعهٔ پیشین را در زمینهٔ بیماری‌ها و مسائل اجتماعی کاهش دهند.

۲) خط‌مشی‌ها

۲-۱) خط‌مشی‌ها در اقتصاد متعارف

انتخاب سیاست بازتوزیع چنان‌که مید (۱۹۷۶، فصل XIII) در اثر ماندگار خود براساس بررسی‌های گستردهٔ پیشین نشان داد ـ و از آن پس نیز در علم اقتصاد تکرار، فراکاوی و تکمیل شد ـ را می‌توان تنها از این زاویه که این انتخاب مستلزم کنترل اقتصادی و بنابراین ناکارآمد کردن بازار است مورد ارزیابی قرار داد. فرض کنیم با سیاست مالیاتی و انتقال درآمد نسل حاضر از دارا به نادار اقدام می‌کنیم. آثار این سیاست باید تحت هشت سرفصل اصلی (با زیرفصل‌های خاص خود) ارزیابی شوند.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

الف) آثار مستقیم و طراحی شدهٔ بازتوزیع (از دارا به ندار) در نسل حاضر از حیث سطح رفاه اجتماعی وجود خواهد داشت. به گمان من در این‌جا به‌عنوان یک زیرفصل مهم باید به مقولهٔ نیاز انسانی و تعهدات حقوق بشر پرداخت.

ب) سیاست مالی می‌تواند بر تقاضای کل برای کالاها و خدمات تاثیر بگذارد. این تاثیر ممکن است به صورت تغییر در انگیزه‌های پس‌انداز به جای مصرف پدید آید. تاکنون بسیار به ما آموخته‌اند که سیاست بازتوزیع می‌تواند موجب کاهش پس‌انداز شود، زیرا اقشار کم‌درآمد به خاطر میل به مصرف بالایی که دارند درآمدهای تازه رسیده را مصرف می‌کنند. در واقع این حکم جای مناقشهٔ زیادی داشته و دارد. ممکن است این سیاست موجب افزایش تقاضا برای وام به منظور سرمایه‌گذاری در تجهیزات سرمایه‌ای جدید (که با انگیزهٔ پاسخ به تقاضاهای مصرفی اجتماعی بالاتر صورت می‌گیرد) بشود. اگر قرار باشد تقاضای کل بی‌تغییر بماند چه بسا تاثیر سیاست بازتوزیع بر تقاضای کل از طریق سیاست‌های پولی و بودجه‌ای گشایشی (انبساطی) یا بندآیشی (انقباضی) جبران شود. بنابراین لازم است آثار همهٔ این‌ها بر نرخ رشد ارزیابی شود و نمی‌توان در چارچوب کارکرد بازار یکسره و مبتنی بر ایدئولوژی نولیبرال قضاوت کرد.

ج) حتی وقتی سیاست مالی بازتوزیع اثری بر تقاضای کلی کالاها و خدمات ندارد ممکن است بر رابطهٔ بین مصرف و سرمایه‌گذاری موثر واقع شود و مثلاً در درنتیجهٔ آن، سهم بیشتری از درآمد ملی برای مصرف و سهم کمتری برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و تجهیزات سرمایه‌ای برای نسل‌های آینده به کار بیفتد. به این ترتیب سیاست‌های مالی که در آغاز برای انتقال درآمد از اقشار دارا و اقشار نادارا در نسل حاضر طراحی شده بودند می‌توانند آثار نامستقیم بر توزیع درآمد بین نسل حاضر و نسل آینده داشته باشند.

در ایران، درآمدهای نفتی عمدتاً به اقشار بالایی تعلق می‌گیرد و موجب افزایش دارایی ثابت، حساب‌های بانکی داخلی و خارجی و سهم واحدهای تولیدی می‌شود. به این ترتیب درآمد نسل آتی به نسل حاضر و درآمد نسل حاضر نیز به نفع درآمدهای اقشار بالایی

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

منتقل می‌شود.

د) سیاست‌های مالی بازتوزیعی می‌توانند بر انگیزه‌های کاری موثر باشند. در ایران مانند خیلی از اقتصادهای دیگر، سیاست‌های تبلیغاتی بر علیه سیاست‌های حداقلی و رفاهی در جریان است که می‌گوید پرداخت‌های بیمهٔ بیکاری ـ و اساساً هر نوع پرداخت حمایتی و بیمه‌ای ـ موجب تن‌پروری کارگران می‌شود. اما در این مباحث نشان داده نمی‌شود (که از مجموع بیکاران کشور که نرخ رقم آن بالا، اما متفاوت گزارش می‌شود) چند نفر بیمه بیکاری می‌گیرند و از آن میان چند نفر واقعاً با مشاغل جذاب روبه‌رو شده و آن را رد کرده‌اند؛ و این که اساساً بیمهٔ بیکاری برای مدتی محدود به میزانی ناکافی پرداخت می‌شود. هم‌چنین یارانه‌های صادراتی، پایین بودن مالیات، انرژی ارزان، فشار همیشه کاهنده و سرکوب‌گر دستمزدها، در مجموع پرداخت‌هایی به تولیدکنندگان دولتی و خصوصی‌اند که دربارهٔ انگیزه‌های مادی آن در کاهش و توقف تمایل تولیدکننده بر نوآوری و اثربخشی هزینه‌ها صحبتی به میان نمی‌آید.

هـ) سیاست‌های بازتوزیعی می‌توانند بر مخاطره‌پذیری‌های اقتصادی اثر بگذارند. البته وقتی مالیات بر سود بالا است، تولیدکننده نرخ‌های مخاطره‌پذیری بالا را نمی‌پذیرد. اما این نظریه برای بازارهای متشکل اقتصادی صنعتی پیشرفته کاربرد دارد. در ایران در اغلب موارد سرمایه‌گذاران متوسط و بزرگ آن‌چنان از انتظارات افزایش دارایی ثابت و تسلط سازمانی بر اقتصاد و هم‌بستگی خصوصی با دولت مطمئن هستند که نمی‌توان قاطعانه ابراز داشت که سیاست‌های بازتوزیعی بر ریسک سرمایه‌گذاری اثر منفی، منجر به افت سرمایه‌گذاری می‌گذارند.

و) می‌توان با کاربرد سیاست‌های بازتوزیع بر روی اقدام‌های متفاوت و تخصیص منابع در فعالیت‌های تولیدی خدماتی و مشاغل گوناگون تاثیر گذاشت. چنین سیاست‌هایی می‌تواند باعث تغییر در میزان‌های سرمایه‌گذاری در مناطق مختلف باشد. این چنین نیست که اگر سرمایه‌گذاری در یک منطقه یا یک فعالیت بهره‌ور است، دارای آثار رشدزایی بلندمدت نیز باشد. بنابراین چه بسا انتقال منابع به رشته‌ها و مناطق تعیین شده از راه بهبود

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

توزیع درآمد بتواند تقاضای موثر، زمینه‌سازی اقتصادی و اجتماعی و کارآمدیِ نیروی انسانی را در میان‌مدت و بلندمدت بالا ببرد. انتقال منابع بر مناطق عقب‌مانده در ایران بارها مصداق چنین وضعیتی بوده است.

ز) گاه سیاست‌های بادوام و قوی مالی بر روی نرخ زاد و ولد و مرگ و میر، هر دو، موثر می‌افتند و بنابراین ترکیب جمعیت آتی را تحت تاثیر قرار می‌دهند. تحولات اجتماعی ـ اقتصادی دوران انقلاب در ایران توانست بر نرخ رشد و ترکیب جمعیت اثر جدی و تغییردهنده‌ای بگذارد.

ح) چیزی که کمتر به آن توجه شده است این است که کاربرد سیاست مالی، مثلاً برآورد و گردآوری یک مالیات جدید، می‌تواند بر هزینه‌هایی اداری دستگاه مالی و جمع‌آوری‌کننده و نیز بر هزینه‌های کسانی که مشمول مالیات می‌شوند بیفزاید. در ایران میل به افزایش هزینه‌های اداری بالا است.

همهٔ این عوامل را باید با هم به حساب آورد و به آن توجه کرد. شماری از این اثرگذاری‌ها جنبهٔ کارآمدی دارند و شمار دیگر بر توزیع درآمد و دارایی موثرتر می‌افتند. با این وصف، این دو گروه باید همراه با یکدیگر و در ارتباط با هم مورد ارزیابی قرار گیرند.

۲-۲) ضرورت برنامه‌ریزی

پس از فروپاشی اتحاد شوروی و تهاجم همه جانبهٔ فراملیتی‌ها به بازارهای جهانی و تبدیل چند کشور با حدود ۵ درصد جمعیت جهان به پایگاه سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی و کارکرد فراملیتی‌ها و انباشت سرمایه‌بری و بالاخره با فشار سیاست تعدیل ساختاری، ارزش‌ها و باورهای نولیبرالیستی خود را به مثابهٔ علم در رسانه‌ها و دانشگاه‌ها جا دادند. اکنون با گذشت حدود ۲۰ سال از طرح اقتصادی ریگانو میکس و ۱۵ سال از آن‌چه «توافق واشنگتن» نام گرفت، تجربه‌های زیاد و نظریه‌های گسترده‌ای در کشف واقعیت نهفته در پس پرده‌های این تهاجم و آثار مخرب آن بر اقتصادهای جهان به دست آمده است و

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

آگاهی‌ها نسبت به آن بالا رفته است. واکنش‌های اجتماعی و سیاسی زیادی علیه توافق واشنگتن و حتی «توافق پساواشنگتن»، که فقط در جستجوی تعدیل نتایج وخیم سیاست‌های قبلی است، در جهان برانگیخته شده است. به هر حال تصور تبلیغ‌شده و نادرست این بود ـ و هست ـ که دوران برنامه‌ریزی (همانند دوران سوسیالیسم) به‌عنوان یک نظریه به پایان رسیده است. با این وصف، امروز زیر فشار مسئولیت‌گریزی‌ها و نارسایی بازار در دو وجه رفاه و کارآمدی، نیاز مبرم به برنامه‌ریزی مطرح شده است. برنامه‌ریزی دستوریِ تخصیص منابعی نارسایی‌های خود را در دنیای امروز نشان داده است، با این وصفِ تجربه‌های گران‌بهای برنامه‌ریزی اتحاد جماهیر شوروی زمینه‌ساز برنامه‌ریزی «نوین سیستمی» (یا سازواره‌ای) است که در آن برنامه‌ریزی دموکراتیک، مبتنی بر نیازهای واقعی در رده‌های پایین و دارای جهت‌دهی غیرمنجر به تخصیص منابع است. امروز برنامه‌ریزی عبارت است از تصمیم‌گیری دموکراتیک تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و سیاست‌گذاران.

برنامه‌ریزی دموکراتیک و سازواره‌ای، برخلاف نظام هرج و مرج، فاقد اطلاعات بازار است. در این نظام تخصیص منابع نتیجهٔ بازاری رقابتی و چه بسا رقابت ستمگرانه و ناعادلانه‌ای است که نسبت به نتایج آن آگاهی و اطمینان وجود ندارد. در این نظام تصمیم‌ها تحت تاثیر منابع سرمایه است و نه منافع جمعی ـ از این رو لزوماً سازگاری ندارند. در یک نظام برنامه‌ریزی دموکراتیک گاه خواست اکثریت و گاه خواست گروه‌هایی که مسائل و خواست‌های خاص خود را دارند در نظر گرفته می‌شود. در این نظام، برنامه‌ریزان فقط تکنوکرات‌های وابسته به یک نظام سیاسی یا وابسته به نظام بازار و روح نولیبرال آن نیستند بلکه به نوعی برگزیده و وابسته به منافع جمعی‌اند و نه منافع مشترک صاحبان انحصاری ابزارهای تولید. چنین نیست که حق انحصاری افراد در تصمیم‌گیری در مورد نوع کاری که باید انجام دهد، صرفاً حقی بورژوایی تلقی شود. برعکس، از آن‌جا که افراد در نظام بازار در عمل قادر نیستند حق خود را به یک واقعیت اجتماعی تبدیل کنند و از نابرابری‌ها رنج می‌برند، بنابراین نظام برنامه‌ریزی باید این حق

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

را تعمیم دهد و قابل دستیابی کند.

سرمایه‌داری یک نظام جهانی است اما همدلی و عدالت و حقوق انسانی نیروی کار نیز باید نظامی جهانی باشد. اما در واقعیت، دولت ـ ملت‌هایی که سعی می‌کنند بازار را به نفع اراده‌های جمعی و دموکراتیسم مهار کنند از سوی صاحبان قدرت جهانی و دولت‌های بزرگ صنعتی به‌ویژه ایالات متحده، «شر به پاکن‌ها»یی تلقی می‌شوند که به زبان «مارگارت تاچر» می‌خواهند بازار را به زمین بزنند و بنابراین در معرض تحریم‌های اقتصادی شدید قرار می‌گیرند، یا به فراری شدن سرمایه‌ها سوق داده می‌شوند، یا با توطئه‌های سیاسی، انزوای اقتصادی و گاه اشغال نظامی روبه‌رو می‌گردند. بدین ترتیب نظام برنامه‌ریزی باید به‌گونه‌ای مبرم مسائل و روندهای جهانی را مورد توجه قرار دهد. در ایران اما متاسفانه تجربهٔ مستمر تبدیل شدن نظام برنامه به تدوین‌کننده‌های خواست سرمایه‌داری دولتی و نجات بازار را داشته و داریم. دستگاه برنامه از درون پوسیده و بوروکراتیزه و در انتها تعطیل می‌شود. بی‌دلیل نیست که هیچ برنامهٔ قانونمندی که بتواند بین رشدهای مقطعی درآمد (عمدتاً ناشی از درآمدهای نفت) و توسعهٔ همگانی و پایداری رابطه ایجاد کند در دست نیست.

بی‌شک نظام برنامه‌ریزی می‌تواند تا حد بسیار زیادی مرکزگرا باشد؛ که نتیجهٔ آن دخالت‌های زیان‌بخش برای کارآمدی و برای دموکراسی است. چنان که هایک (۱۹۳۷) گفته است بازار می‌تواند از طریق نوسان و انعطاف‌پذیری قیمت‌های نسبی، تمرکززدایی کرده و به انتقال اطلاعات به فعالان اقتصادی یاری برساند تا هدف‌های فردی خود را متحقق سازند. اما نظام برنامه‌ریزی، اطلاعات را به سمت بالا انتقال می‌دهد که در نتیجه، حجم وسیع و متنوع درهم‌بودگی این اطلاعات کار را آشفته می‌کند. البته هرج و مرجی که نظام بازار به رغم انعطاف‌پذیری و انتقال اطلاعات ایجاد می‌کند و کار را به بحران‌های بزرگ و اخلال‌های بیکاری و تورم و یا هر دو می‌کشاند در بحث هایک نیامده است. بنابراین این نظام برنامه‌ریزی است که باید مدام اصلاح شود (چیزی که در شوروی صورت نگرفت) و به سمت تمرکززدایی، محلی‌گرایی، روح غیرلیبرالی و نگرش سیستمی

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

برود تا ایرادهای اساسی بازار را حل کند.

در نظام بازار می‌گویند مبادلات افقی مرجع است، حتی اگر این امر به بی‌عدالتی منجر شود؛ زیرا در عوض، کارایی بالایی را به دست می‌دهد. اما واقعیت این است که نظام بازار با مبادلات گستردهٔ افقی، بسیار فاصله دارد. اما نظام برنامه‌ریزی را می‌توان در ارتباط‌های افقی ـ محوری (یا شبکه‌ای در سیستم) مجهز کرد. هایک و طرفدارانش نقد نظام استالینی را برای حذف هر نوع برنامه و برای دفاع از وجدان بازار مورد استفاده قرار دادند که کاری کاملاً غیرعلمی و دارای هدف سیاسی و تبلیغی بود. دووواین (۱۹۸۸) ایجاد نظام برنامه‌ریزی جدید را برای کارایی و عدالت، یک مبارزهٔ نو تلقی می‌کند. به گمان او، نه پیوندهای افقی وجود دارند و نه پیوندهای عمودی (اما آیا واقعاً هیچ پیوند عمودی و افقی‌ای وجود ندارد؟ شاید قضاوت در این مورد زود باشد. شاید اساساً پیوندی دیگر، از نوعی دیگر ـ مثلاً پیوند ارتفاعی، وجود داشته باشد که باعث ارتباط‌های انسانی ـ طبیعی باشد و نسل‌ها را به هم متصل کند؛ شاید همین پیوند ما را به برنامه‌ریزی انسانی‌تر و سازگارتر با هدف‌های بلندمدت رهنمون شود). از طرف دیگر به زبان «الک نوو» نه پیوندهای عمودی اجباراً سلسله مراتبی‌اند و نه پیوندهای افقی الزاماً بر پایهٔ بازار قرار دارند. همکاری و گفتگو می‌تواند قبل از دست نامرئیِ بازار، قوی‌تر و موثرتر کار کند.

برنامه‌ریزی دموکراتیک، از یک دیدگاه، شکل گفتگویی را به خود می‌گیرد که مبتنی بر همکاری میان همهٔ کسانی است که برنامه‌ریزی در سطوح مختلف به آنان مربوط می‌شود. فراسنجه‌های اصلی اقتصادی مانند تقسیم منابع در سطح کلان، مصرف جمعی، سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی و اقتصادی، برنامه‌های انرژی و حمل و نقل، تصمیم‌های زیست‌محیطی و امثالهم، توسط عالی‌ترین نهادهای انتخابی مشخص و تصمیم‌گیری می‌شوند که آن نیز براساس برنامه‌ها و روش‌های تدوین شده از سوی متخصصان مستقل صورت می‌گیرد. قدرت اقتصادی در این برنامه‌ریزی به سازمان‌های هماهنگ‌کنندهٔ مربوط به اتحادیه‌ها، مصرف‌کنندگان، عرضه‌کنندگان، سازمان‌های دولتی و سایر گروه‌های ذی‌نفع

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

واگذار می‌شود.

برنامه‌ریزی دموکراتیک که همان برنامه‌ریزی مشارکتی ـ گفتگویی است اجازه می‌دهد که این گفتگوها قیمت‌های نسبی را در سطحی تعیین کند که: الف) هزینه‌ها پوشانده شوند، ب) درآمد و سود عادلانه توزیع گردد و ج) سهم سرمایه‌گذاری با توجه به ضرورت‌های اجتماعی اقتصادی کوتاه‌مدت، میان‌مدت، بلندمدت و بین نسلی به دست آید. نظارت‌های چندجانبه مانع می‌شوند که این رویه به عدم تعادل و زیاده‌روی منجر شود. این سازمان‌های گفتگوگرند که به تصمیم‌های اقتصادی امکان هماهنگی آگاهانه را می‌دهند.

با دقت به ژرفا و گسترهٔ روش برنامه‌ریزی مشارکتی ـ گفتگویی است که درمی‌یابیم گردهمایی‌های سرمایه‌داران بزرگ، بانکداران، سیاستمداران عالی مقام و شخصیت‌های برجسته که در نظام‌های سرمایه‌داری پیشرفته به نوعی، و در جهان کم توسعه به نوع دیگر، هرازگاهی دلسوزانه برای حل مسائل بشری دور هم جمع می‌شوند، مصداق یک پوستهٔ فرمایشی و ندرتاً یک تکانهٔ موقت بیش نیست.

برنامه‌ریزی دموکراتیک می‌باید تکلیف مالکیت اجتماعی را مشخص کند. مالکیت دولتی لزوماً مالیکت اجتماعی نیست. اما یک دولت جداً دموکراتیک و تغیریابنده می‌تواند در سطح کلان، مسئول شماری از مالکیت‌های ملی باشد. بررسی مالکیت‌های اجتماعی در بخش تولید و خدمات اصلی، مالکیت‌های خردتولیدی و تعاونی و مالکیت‌های خصوصی باید دارای تعاریف مشخصی باشند. درست است که لابی مالکیت‌های بزرگ و قدرت‌های انحصاری عامل بزرگ‌ترین مانع‌تراشی در این راه است، اما به تدریج باید در این باره اندیشید و تجربه کرد. دگرگونی مفهوم توسعه و رشد به سمت توسعهٔ همگانی و انسانی و رشد عادلانه و پایدار و وجدان جاافتاده، مالکیت خصوصی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و مزایای مالکیت اجتماعی را آشکار می‌سازد. لازم نیست کلیهٔ منابع تولید به مالکیت اجتماعی درآیند؛ لازم نیست آزادی انتخاب شغل تحت تاثیر قرار گیرد؛ لازم نیست سروکلهٔ بوروکراسی قدیمی دولتی از گوشه و کنار

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

بیرون بیاید؛ آن‌چه لازم است، دگرگونی در اندیشه نسبت به قدرت بازار و اعمال نظارت جمعی و دموکراتیک بر تحولات برنامه‌ریزی است.

۳) نتیجه‌گیری با توجه به اقتصاد ایران

سیاست‌های تعدیل ساختاری، جهانی‌سازیِ تحمیلی بر بنیاد ارزش‌های نولیبرالی که نمایندهٔ توافق واشنگتن و سپس تعدیل پساواشنگتن بوده‌اند، نیاز فراملیتی‌ها و دولت‌های قدرتمند صنعتی به گسترش بازار و سلطهٔ جهانی بیرون زدند. اما جنبش جهانی برای عدالت، از درک گستردهٔ مردم، نمایندگان، گروه‌های کاری و کارگری و نیز کارشناسان و پژوهش‌گران نسبت به آثار منفی سیاست‌های یادشده ناشی شدند. جنبش‌های اجتماعی و تحویل نوین به این درک گسترده رسیده‌اند که بازگشت به قوانین خیال‌پرورانهٔ بازار و رویکردهای نوکلاسیکی، نمی‌توانند مسائل کم‌رشد و محرومیت را حل کنند. نیاز به قوانین جدید برای اقتصاد سیاسی جهانی‌اش لازم آمده است که در رأس همهٔ آن‌ها، فعال کردن نظام برنامه‌ریزی دموکراتیک و نظارتی، گسترش مالکیت اجتماعی، دموکراسی مشارکتی و راه‌اندازی ماشین رشد و توسعه از طریق منابع ناکارآمد شده و ناعادلانهٔ توزیع داخلی و جابه‌جایی‌های منطقی جهانی است.

درست است که در عصر کینزگرایی ملی، جوامعی چند توانستند تا حدی از گسترش فقر و بیکاری جلوگیری کنند، اما نارسایی درونی این شیوه به‌ویژه در مقابله با تهاجم نولیبرالی موجب شد که به جز تجربهٔ سیاست‌های بازتوزیع در برنامه‌ریزی و مداخله‌های نظارت شدهٔ دولتی از این اصل چیزی باقی نماند. امروز نیاز به اقتصاد سیاسی مشارکتی و برنامه‌ریزی دموکراتیک حس می‌شود.

جهانی شدن و نسخه‌های تعدیل ساختاری و سیاست‌های مبتنی بر توافق واشنگتن، نتایج پیشرفت علم و ارتباطات و دانش نظری بشری نیستند، بلکه راهبردهای سیاسی مورد حمایت سلطه‌گران سیاسی ـ نظامی و فراملیتی‌ها به شمار می‌آیند.

در ایران منابع نفتی البته به توسعهٔ زیرساخت‌ها کمک کرده‌اند؛ اما وجود نظام بی‌مهار

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

بازار و نبود برنامه‌ریزی دموکراتیک و اقتصاد اجتماعیِ نظارتی، موجب شده‌اند که این زیرساخت‌ها پرهزینه و کم‌اثر باشند. درآمدهای نفتی به رشد بی‌عدالتی کمک کرده‌اند و هیچ نشانه‌ای از این که خصوصی‌سازی و تمرکز ثروت، تاثیری بر رفاه اجتماعی، اشتغال و امنیت اقتصادی داشته باشد در دست نیست. سیاست‌های یارانه‌ای البته به رغم ناعادلانه و ناکارآمد بودنشان با معیارهای رفاهی و رشدزدایی، باز بیش از هر چیز برای دستگیری فروماندگان اقتصادی و اجتماعی به یاری آمده‌اند. نظام تامین اجتماعی توانسته است سطح زندگی و امنیت اقتصادی بخش‌هایی از نیروی کار را تضمین کند. با این وصف سیاست‌های مقطعی و نابهینه نتوانسته‌اند کاری کنند که کارایی اقتصاد با عدالت اجتماعی آمیخته گردد. یارانه‌ها و نظام سهمیه‌های اجتماعی خیلی بیشتر از نهادهای قدرت سیاسی و اقتصادی دستخوش فشارهای تورمی، بحران و سلیقه‌های سیاسی شده‌اند. رابطهٔ معینی بین برنامه‌های اقتصادی و نتایج رشد با ضرایب اندازه‌گیری توزیع درآمد وجود ندارد. اما مشخص شده است که ناهمگونی توزیع به رشد ناموزون و ناپایدار و سطح پایین توسعه و کارآمدی منجر شده است و رونق حال اقتصادی پیش آمده نیز بیشتر در گروی درآمد نفتی بوده است؛ گرچه این امر چونان‌که سال‌های اخیر نشان داد قطعیت ندارد. اما رابطهٔ بین درآمدهای نفتی و انباشت ناموزون و کم مولد ثروت از قطعیت بیشتری برخوردار است.

اقتصاد ایران از بیکاری و تورم ساختاری شده و ناکارآیی رنج می‌برد. منابع نفتی گرچه به توسعهٔ زیرساخت‌ها یاری می‌رساند اما مسائل اساسی مانند خودبستگی تورمی[1] و واماندگی (عاطل ماندن و نابهره‌ور شدن منابع) را حل نمی‌کنند. افزایش اشتغال و بالا بردن سطح زندگی توده‌های مردم می‌تواند بازار داخلی را تقویت کند. برنامه‌ریزی دموکراتیک و مداخله‌های سنجیده و نظارتی می‌تواند منابع را به سمت اشتغال هدایت کند و سوگیری درآمدزای بسیار ناموفق و بحران‌ساز را به سوگیری اشتغال‌زا و توسعهٔ همگانی تبدیل کند. ادامهٔ پافشاری بر سیاست‌های تعدیل ساختاری و تغییرگونه‌های آن و اعمال مداخله به نفع

۱. این اصطلاح از من است و معادلی است برای Repreflation (Repression + Inflation)

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

سرمایه‌داری دولتی و بخش خصوصی وابسته به جای سیاست‌های رشد از راه بازتوزیع و توسعهٔ توأم با عدالت اجتماعی، و نیز ولنگارسازی هرچه بیشتر بازار، به زیان برنامه‌ریزی، و حذف دستگاه‌های برنامه‌ای و تامینی، به عوض دموکراتیزه کردن آن‌ها، آیندهٔ پرمخاطره‌تری را پیش روی کشورهای کم‌توسعه و به‌ویژه ایران می‌گذارند.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

منابع

References

- برنز، رابرت. (۱۳۸۱)، **بحران در اقتصاد جهانی**، تهران، نشر اختران.
- رئیس دانا، فریبرز. (۱۳۸۰)، **بررسی‌های کاربردی توسعه**، جلد سوم، تهران، نشر چشمه.
- سوئیزی، پل و گلداف، هری. (۱۳۵۸)، **پایان رونق، بحران سرمایه‌داری امریکا**، ترجمه سهراب بهداد، تهران، نشر روزبهان، صص ۸۶-۸۴.
- مالجو، محمد. (۱۳۸۵)، **تحلیل طبقات سیاست کوچک‌سازی دولت در اقتصاد ایران**، ویژه‌نامه سرمایه، ۱۵ مهر، شماره ۲۹۳، ص ۱۴.
- هاروت، دیوید. (۱۳۷۹)، **عدالت اجتماعی و شهر** (ترجمهٔ فرخ حامیان، محمدرضا حائری، بهروز منادی‌زاده)، تهران، شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
- هایک، ف فون، (۱۹۳۷). به نقل از:

Collinicos. (2003), **A Anti capitalist Manifesto**, London.

- Ahlowalia, M.S. & Chenery, H. (1974). **The Economic Framework**, in Redistribution with Growth, H. Chenery, et al, London, Oxford University Press.
- Bourdier, P. (1987), **What Makes a Social Class? On the Oretical and Practical Existence of Groups**, Berckley Journal of Sociology, vol XXXII.
- Devine, Pat. (1988), **Democracy and Economic Planning**, Cambridge.
- Dobb, M. (1969). **Welfare Economics and Economics of Socialism, Towards a Common Sence Critique**, Cambridge, Cambridge University Press.
- Meade J.E. (1976), **The Just Economy**, London, George Allen and Unwin Ltd.
- Mises L. Von. (1957), Journal of Ideas and Liberty, May.
- Rao. V. D. R. V. (1971), **Investment, Income and Multiplier in an Underdeveloped Economy**, in the Economical Underdevelopment, Agrawala and Singh, Oxford University Press.

.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]